

توسعه و نقش دولت در توسعه جوامع

چکیده:

در بحثهای کلی توسعه، سه موضوع از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. اول تعریف و مفهوم توسعه. دوم تقسیم‌بندی جوامع به توسعه یافته و در حال توسعه و چگونگی فرآیند توسعه جوامع توسعه یافته. سوم ارائه راه حل به جوامع در حال توسعه برای رسیدن به توسعه. در تعریف توسعه و مفهوم آن، علمای توسعه معتقدند که توسعه به مفهوم «عقل گرا شدن» جامعه است و این عقل‌گرایی در دو بعد «ابزاری» و «فرهنگی» اتفاق می‌افتد. اما اینکه در جوامع توسعه یافته امروزی آیا هر دو بعد اتفاق افتاده است یا خیر، بعضی معتقدند که هنوز هیچ جامعه‌ای در دنیا در بعد دوم آن یعنی بعد «فرهنگی» توسعه نیافته است. اما در بعد «ابزاری» آن دسته از جوامع که اصطلاحاً کشورهای پیشرفته نامیده می‌شوند، توسعه یافته‌اند. گروه دیگری معتقدند که این دو

بعد تفکیک ناپذیرند، زیرا این دو بعد دارای همبستگی شدیدی هستند. اما درجه این همبستگی چقدر است، اختلاف نظر وجود دارد. در مورد تقسیم‌بندی جوامع به توسعه یافته و در حال توسعه و به خصوص چگونگی فرآیند توسعه جوامع پیشرفته دو دیدگاه وجود دارد. دیدگاه اول آن است که رنسانس زمینه لازم برای انقلاب صنعتی را در اروپا مهیا کرد. دیدگاه دوم انقلاب تجاری را زمینه ساز انقلاب صنعتی در اروپا می‌داند. به هر حال نقطه مشترک در هر دو دیدگاه آن است که توسعه غرب در یک فرآیند بلند مدت چند قرن به انجام رسیده است. در مورد راه حل برای کشورهای در حال توسعه، هیچ یک از دیدگاههای فوق نسخه مناسبی نیستند. در تأیید این مطلب، کشورهایی هم که دیرتر به توسعه رسیدند، نیز هیچ یک از این فرآیندها را طی نکردند، بلکه در طی این مسیر نقش دولت بارز و پر اهمیت بوده است.

در این نوشته به سهانه نقد مقاله «توسعه - فرآیند تجدید^۱»، تأکیدی داریم بر نقش دولت در فرآیند توسعه. به هر حال قبل از هر گونه بحثی، ابتدا یاد آور می‌شویم که توسعه به دلیل داشتن ابعاد گوناگون اقتصادی - اجتماعی - سیاسی و... از جمله مقوله‌هایی است که منطقاً به وسیله نظریه پردازانی غیر از اقتصاددانان، نظیر جامعه‌شناسان، علمای سیاسی و سایر علمای علوم اجتماعی نیز مورد بحث و تحلیل واقع می‌شود.

در تحلیل ریشه‌های توسعه و توسعه نیافتگی و به خصوص ارائه طریق برای رسیدن به توسعه توسط متفکرین سایر رشته‌های علوم انسانی (غیر از اقتصاددانان) تأکید اصلی بر عوامل غیر اقتصادی است. مقاله «توسعه - فرآیند تجدید»، نمونه‌ای از چنین طرز تفکری است. چنین تحلیلهایی از چگونگی بوجود آمدن تمدن غرب، اگر چه تحلیلی بسیار جالب و دقیق از روند توسعه کشورهای پیشرفته غربی است. اما در ارائه راه برای کشورهای در حال توسعه و حتی تحلیل چگونگی توسعه کشورهای که دیرتر در راه توسعه گام نهادند و موفق نیز شدند، عاجز است. این نکته‌ای است که در مقاله «توسعه - فرآیند تجدید»، دقیقاً می‌توان ملاحظه کرد.

به منظور دنبال کردن مطلب و امکان دستیابی به نتیجه‌ای مطلوب، نظر خوانندگان را به چکیده‌ای از نکات اصلی مقاله مذکور در زیر جلب می‌کنیم:

- به نظر نویسنده مقاله، مهمترین تحولی که باید در جامعه‌ای روی دهد «عقل‌گرا شدن» جامعه است و این عقل دو جلوه برجسته دارد: یکی خرد تکنولوژیک و دیگری خرد دموکراتیک. این تحولی است که در غرب در دوره رنسانس اتفاق افتاد و پس از آن بود که اروپا توانست به رشد و توسعه اقتصادی دست یابد.

- به نظر ایشان، در غرب با تحول فکری و فرهنگی (اصطلاحاً تجدید)، توسعه اقتصادی به وجود آمده است. زیرا این تحول اندیشه است که توسعه تکنیکی، اقتصادی، سیاسی و... را به همراه می‌آورد.

- به نظر نویسنده، تولید اتومبیل پیکان در ایران را می‌توان با صنعت اتومبیل‌سازی کره جنوبی مقایسه کرد. اگر چه کره در این راه دیرتر از ایران شروع کرد، ولی در حال حاضر به چنان توانایی رسیده است که قابلیت صادرات اتومبیل را نیز پیدا کرده است (منظور ایشان از آوردن این مثال آن است که در کره جنوبی «خرد» مورد نظر وجود داشته است اما در کشور

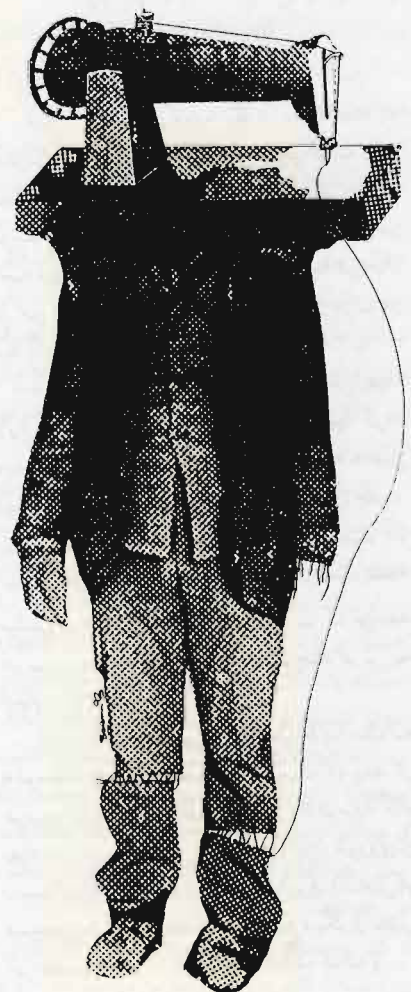
ما این «خرد» به وجود نیامده است).

قبل از بحث در مورد نکات بالا، ابتدا به عنوان نقطه شروع یاد آور می‌شویم که به نظر تمامی علمای توسعه، مبادا و ریشه اصلی پدیده توسعه یافتگی در غرب، وقوع انقلاب صنعتی در نیمه دوم قرن هجدهم در اروپا است. به هر حال در مورد دلیل اتفاق انقلاب صنعتی در غرب دو دیدگاه مختلف وجود دارد.

دیدگاه نخست آن است که رنسانس زمینه لازم برای انقلاب صنعتی را در اروپا مهیا کرد. دیدگاه دوم، تجمع ثروت در اروپا را که حاصل تهاجم غرب به مشرق زمین و سرزمینهای جدید بود عامل اصلی انقلاب تجاری و به دنبال آن انقلاب صنعتی اروپا می‌داند. به هر حال نقطه مشترک در هر دو دیدگاه آن است که توسعه غرب در یک فرآیند بلند مدت چند قرن به انجام رسیده است.

اما نکته اصلی و در ارتباط با مقاله «توسعه - فرآیند تجدید» آن است که بعد از غرب، کشورهای دیگری نیز در راه توسعه گام نهادند و به توسعه نیز رسیدند. ژاپن، شوروی و بسیاری از کشورهای بلوک شرق (سابق)، همچنین در چند دهه اخیر جوامع دیگری نظیر کره جنوبی، تایوان، سنگاپور، هنگ کنگ و...

کشورهایی هستند که مطمئناً به توسعه اقتصادی رسیده‌اند. بنابراین سوالي که در اینجا قابل طرح است آن است که آیا در این جوامع نیز رنسانس اتفاق افتاده است و به دنبال آن تحولات اقتصادی، فنی، تکنولوژیکی حادث شده است؟ مطمئناً چنین نیست. به عبارت روشنتر، اگر چه بحث در مورد رنسانس و پیامد آن (یعنی انقلاب صنعتی)، تحلیل مناسبی در مورد فرآیند توسعه در گروه نخست کشورهای پیشتاز در توسعه (یعنی جوامع غربی) است. اما نسخه مناسبی نه برای تحلیل چگونگی فرآیند توسعه در



گروه کشورهای توسعه یافته بعدی و نه کشورهای در حال توسعه می‌باشد.

به طور مثال، همان طور که می‌دانیم نقطه شروع تحولات ژاپن را انقلاب «مه‌ایچی» می‌دانند. اما انقلاب «مه‌ایچی» تغییر و تحول در جامعه نبود، بلکه تحول در ساختار سیاسی ژاپن و به بیانی قرار گرفتن حکومت در دست عده‌ای از نخبگان متفکر و صالح ژاپن ۱۸۶۷ بود. نقش دولت در توسعه اقتصادی شوری و کشورهای توسعه یافته بلوک شرق (سابق) بر کسی پوشیده نیست و به همین جهت در اینجا توضیح اضافی داده نمی‌شود.

استقلال کره جنوبی (سال ۱۹۴۸)، جنگ دو کره (دهه ۱۹۵۰) و در نهایت کودتای «پارک چونگ» (سال ۱۹۶۳) و روی کار آمدن دولت باخردی که توسعه اقتصادی کره را جزو اهداف ملی قرار داد، منجر به توسعه اقتصادی کره جنوبی شده است. در مورد سایر کشورهایی که در زمینه توسعه موفق بوده‌اند مسئله مشابه است، اما در اینجا مجالی برای توضیح در مورد آنها وجود ندارد.^۲

به بیان دیگر، در تمامی کشورهای یاد شده عده‌ای از نخبگان متفکر جامعه (که شاید بتوان گفت تحولات فکری مورد نیاز در آنها اتفاق افتاده) زمام امور جامعه را به دست گرفته‌اند. نکته ظریفی که وجود دارد آن است که حتی در جوامع غربی رنسانس، یا به اصطلاح «عقل‌گرایی» در جامعه، در کل اتفاق نیافتاد و به همین جهت است که حتی امروزه پس از گذشت سالها از رنسانس، در بخشی از قشر عوام هنوز پاره‌ای تفکرات غیر عقلایی و خرافی دیده می‌شود. بنابراین آنچه که در یک جامعه مهم است وجود هیئت حاکمه متفکری است که با در دست داشتن مدیریت جامعه و با جذب و استفاده از نیروهای نخبه، هدایت جامعه را انجام می‌دهد. فراموش نکنیم که به طور مثال، در ژاپن مستعدترین مغزها جذب سازمانها و وزارتخانه‌های دولتی می‌شوند. در یک جامعه دولت به واقع «مغز» و مردم «بد» جامعه هستند.

اگر مغز جامعه درست عمل کند، «بد» نیز درست عمل خواهد کرد. دولت است که مدیریت سیستم اقتصادی، سیستم آموزشی و سایر زیرسیستمهای جامعه را در دست داد، اگر زیرسیستمها درست و عقلایی طراحی شوند، امکان حرکتهای غیرعقلایی از میان می‌رود.

اما دلیل آنکه اکثر علمای اقتصاد تأکید را بر تحولات اقتصادی قرار می‌دهند این است که تحولات اقتصادی تأثیر غیرقابل تردیدی بر تفکر و تحول فرهنگی جامعه (حداقل با وقفه زمانی) دارد. به همین جهت است که گفته می‌شود فرهنگ انسان جامعه کشاورزی سنتی با فرهنگ انسان جامعه صنعتی متفاوت است. انسان جامعه کشاورزی سنتی می‌تواند «عقل‌گرا» نباشد، اما انسان جامعه صنعتی نمی‌تواند «عقل‌گرا» نباشد. به این ترتیب اقتصاددانان به تغییرات اقتصادی بیش از تغییرات فرهنگی می‌اندیشند، زیرا به تصور آنها تحولات اقتصادی به ناچار تحولات فرهنگی را به دنبال خواهد داشت. به بیان دیگر توسعه اقتصادی می‌تواند زمینه «عقلانیت» جامعه را فراهم سازد و از اینجاست که نقش دولت برای ایجاد چنین تحولی در اقتصاد حیاتی است. به هر حال، حتی اگر به فرض بایستی ابتدا از فرهنگ شروع کرد و تحولات اقتصادی را موثر بر فرهنگ جامعه ندانیم، باز هم نقش دولت به دلیل تسلط مستقیم یا غیر مستقیم بر زیرسیستمهایی نظیر آموزش و پرورش و رسانه‌های گروهی تعیین کننده خواهد بود.

پی‌نوشت:

- ۱- این مقاله به شکل گفتگو، با آقای دکتر جواد طباطبائی انجام شده و در شماره ۳ نشریه «فرهنگ توسعه» در دیماه ۷۶ به چاپ رسیده است.
- ۲- نقش دولت در توسعه جوامع، حتی در کشورهای گروه پیشتاز نیز قابل تأمل است. برای دیدن این مساله، به طور مثال به کتاب «نظام ملی اقتصاد سیاسی» نوشته فردریک لیست، ترجمه آقای ناصر معتمدی (۱۳۷۰) از انتشارات علمی مراجعه شود.